

۴/۴- خاتمه در احکام جار و مجرور و ظرف

پنجشنبه، ۰۹ آوریل ۲۰۱۵ ۰۷:۳۴ ب.ظ

خاتمه: فی احکام الجار و المجرور و الظرف اذا وقع احدهما بعد المعرفه المحضه فحال او النکره المحضه فصفه او غیر المحضه (اعم از نکره و معرفه) فمحمتمل لهما و لا بد من تعلقهما بالفعل او بما فيه رائجته و یجب حذف المتعلق اذا كان احدهما صفه او صلہ او خبرا او حالا و اذا كان (هو=احدهما) كذلك او اعتمد على نفي او استفهام جاز (۱) ان یرفع (هو=احدهما) الفاعل نحو: «جاء الذی فی الدار ابوه» و «ما عندی احد» و أ فی الله شک.

(۱) أ فی الدار ضربت زیداً، یعنی ممکن است نفي و استفهامی باشد که به مابعد ظرف و جار و مجرور هم رفع نداده باشد. مانند این مثال که ذکر شد.

احکام ظرف و جار و مجرور:

این احکام در قالب چهار قاعده ذکر میشود.

۱. ظرف و جار و مجرور در چهار موضع واقع میشود که در هر یک احکام خاصی دارد به این ترتیب:

(۱) بعد از معرفه محضه

منظور از معرفه محضه، مواردی همانند علم یا معرف به «ال» عهد است.

○ حال است

▪ جاء زیدٌ فی الدار (اگر فی الدار متعلق به جاء نباشند) (ترجمه: زیدی که حال او این است که در خانه است) (خانه نشینِ حالیه و نه صفتی)، آمد. حال ممکن است او را با وسیله‌ای آورده باشند)

(۲) بعد از نکره محضه

منظور از نکره محضه، نکره غیرمخصصه است.

○ صفت است

▪ جاء رجلٌ في الدار (اگر فی الدار متعلق به جاء نباشد)

(۳) بعد از معرفه غیر محضه

معرفه غیر محضه یعنی معرفه‌ای که در آن نوعی از ابهام وجود دارد ولیکن عرب با آن معامله معرفه محضه را میکند. به این معنا که احکام معرفه را بر آن بار میکند. مثالش همانند معرفه‌ای که با «ال» جنس معرفه شده باشد مانند الانسانُ حیوانٌ ناطقٌ که در این مثال، انسان معرفه غیر محضه است.

○ جواز وجهین میان حال و صفت

▪ الانسانُ فی اعتقادی حیوانٌ ناطقٌ

ترجمه صفتی: انسانی که اینگونه صفت دارد که در اعتقاد من است، حیوان ناطق است

ترجمه حالیه: انسان در حالی که در اعتقاد من است، حیوان ناطق است

(۴) بعد از نکره غیر محضه

منظور از نکره غیر محضه، نکره مخصوصه است.

○ جواز وجهین میان حال و صفت

۲. هر ظرف و جار و مجروری احتیاج به یک متعلق دارد که این متعلق گاهی فعل است گاهی «مافیهِ رَائِحَةُ الْفَعْلِ» است. مثلاً اسم فاعل، مصدر، اسم فعل و ... و اسم جامدی که متضمن معنای فعل است.

▪ مثال مورد آخر: زیدٌ أَسَدٌ عَلِيٌّ در این مثال عَلِيٌّ متعلق به چیست؟ به علت اینکه اسد در اینجا متضمن معنای جری است.

همچنین است اسم علمی که متضمن معنای فعل باشد مانند این شعر:

▪ أَنَا ابْوَالْمِنْهَالِ بَعْضَ الْإِحْيَانِ.

بعضٌ که ظرف است متعلق به چیست؟ متعلقش ابوالمنهال است و این فرد کسی بوده است که در خارج دارای وصف شجاعت بود است و به همین مقدار شایستگی متعلق قرار گرفتن را پیدا کرده است.

▪ ضَرَبْتُ فِي الدَّارِ (متعلق به کان است که فعل است)

۳. اگر ظرف و جار و مجرور خبر، صفت، صله و حال واقع شوند،

○ اولاً: متعلقشان یکی از افعال عموم است

○ ثانياً: این فعل عام واجب الحذف است.

▪ زیدُ (مبتدا) [کان] فی الدار (خبر)

افعال عام افعالی هستند که دلالت بر وجود مطلق میکنند مانند: حصل، وجد، ثبت، استقرّ و ... و در مقابل افعال عموم، افعال خصوص است که دلالت بر وجودِ حدثِ خاص دارد. مانند: ضَرَبَ که دلالت بر وجودِ ضرب میکند.

کان ای که در این مبحث مطرح میشود **تامه** است و ناقصه نیست زیرا اگر ناقصه باشد، اسم و خبر میگیرد و اگر اسمش را هو مستتر در نظر بگیریم و فی الدار را خبر، مجدداً فی الدار متعلق ندارد و **تسلسل** ایجاد میشود. اما کان تامه فاعل میخواهد که هو مستتر است و فی الدار مفعولش است.

سؤال این است که آنچه در تقدیر است فعل است یا اسمِ فاعل؟

بصریین میگویند که فعل در تقدیر است (کان) و کوفییون میگویند که اسم فاعل در تقدیر است (کائِنٌ) که البته دلیلِ بصریین این است که اصل در عمل کردن فعل است و بهتر است فعل را در تقدیر بگیریم نه اسامی را!

ظرف و جار و مجرود را به دو دسته تقسیم میکنند:

(۱) یا متعلقش از افعال خصوص است

(۱) یا مذکور است

◆ ضربتُ فی الدار

(۲) یا محذوف است

◆ فی ایِّ مکانٍ ضربتُ زیداً؟ ... فی الدار

(۲) یا از افعال عموم است

(۱) یا مذکور است

◆ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ (نمل/۴۰)

(۲) یا محذوف است

◆ زیدُ فی الدار

به موارد اول تا سوم از چهار مورد فوق به اصطلاح «لغو» میگویند و به مورد آخر «مستقر» گویند. علت مستقر دانستن مورد آخر این است که نحوین میگویند که فعلی در تقدیر بوده است که ما آن فعل را

حذف کرده ایم و نمیتوانیم فاعلش که هو مستتر بود را حذف کنیم و این هو مستتر حذف نمیشود و درون فی الدار می‌رود و به این ترتیب فی الدار محل استقرار هو مستتر شده است و به آن «مستقر» گویند و به این فرآیند «حذف و ایصال» گفته میشود به این معنا که حذف کان و رساندن فاعلش به فی الدار. در مقابل به موارد یک تا سه، ظرف خالی از ضمیر مستتر است و به آنها لغو گویند.

۴. اگر ظرف و جار و مجرور یکی از نقش‌های چهارگانه فوق (خبر، صفت، ...) را بگیرند یا بعد از نفی و استفهام واقع شوند میتوانند به اسم ظاهر بعد از خود رفع بنابر فاعلیت دهند.

■ أ فی الله شکُّ

در این مثال، شکُّ را فاعل فی الله گویند.

■ ما فی الدارِ احمدٌ

■ جاء الذی فی الدار ابوه

در این مثال، جار و مجرور صله واقع شده است و به ابو رفع داده است.

البته توجه کنید که در تمام این موارد، آنچه مرفوع است در واقع فاعلِ عاملِ محذوف و متعلق فی الدار است و اطلاقِ عاملِ بودنِ فی الدار در اسم مرفوع، تسامهی است. همان طوری که در زیدٌ فی الدار به فی الدار می‌گفتیم خبر در حالی که در اصل، خبر اصلی عامل محذوف است.

چرا نمیتوانیم بگوییم که شکُّ مبتدای مؤخر و فی الدار خبر مقدم است؟

این در حالی است که ما میدانیم که وقتی مبتدا نکره است، خبر جار و مجرور مقدم میشود.